

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل			
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه

محبت (ص ۱۰۸ ف ۱ - ص ۱۰۹ ف ۳)

چند جمله‌ای را با تأمل از کتاب مصباح‌الهدی با هم بخوانیم. شما هم در فضای زندگی با این کتاب تنفس کنید و ارتباطتان با آموزه‌هایی که خدا لطف کرده و به زبان آن بزرگوار بیان شده قطع نشود. مبحث محبت را می‌خواندیم و این مبحث ما را به ماه محبت و ماه عشق رساند. تبلور همه‌ی این آموزه‌ها را انسان در واقعه‌ی کربلا می‌بیند. همه‌ی حرف‌هایی که در این فصل زده شده شرح و تفسیری بر حال و احساس‌هایی است که انسان در صحنه‌ی کربلا شاهد آن است.

❁ مؤمن طالب دوست است. به دنیا دنبال دوست آمده است، به آخرت هم سراغ دوست می‌رود. اگر دوست پیدا کنی، دیگر احتیاج به موعظه و نصیحت نداری. کسی که دوست محمد و علی و فاطمه و فرزندان‌شان علیهم‌السلام باشد، محبتش او را به مقصد می‌رساند.

مصلحت دیدن آن است که یاران همه کار بگذارند و خم طره‌ی یاری گیرند

مؤمن طالب دوست است. مؤمن یعنی عاشق، ایمان یعنی عشق، پیوند قلبی، محبت. ایمان غیر اسلام است، اسلام برای ظاهر، و ایمان برای دل است. مؤمن یعنی کسی که عاشق خدا و اولیاء خدا شده است و عاشق طالب معشوق خود و طالب وصال و لقاء محبوب خود است؛ لذا ایمان و طلب لازم و ملزوم هم هستند. کسی که مؤمن نیست، طالب حقیقی نیست. بعد از منزل یقظه و توبه در سیروسلوک طلب ظهور می‌کند. بعد از اینکه انسان از روزمرگی‌ها به خودش می‌آید، می‌فهمد که من این نیستم، من برای خوردن، خوابیدن، لباس پوشیدن، ارضاء شهوانی و بچه‌دار شدن آفریده نشده‌ام،

اینها غایت زندگی من نیست، وقتی به خودش آمد و از روزمرگی و تکرار بیهوده‌ای که از آغاز عمر کرده بیدار شد که به آن یقظه می‌گویند و از بطالتی که به خرج داده به قول حافظ: *بطالتم بس از این پس کار خواهم کرد*، از بطالتی که در گذشته‌ی عمر اسیرش بود و فرصت‌های درخشان و گران‌بهایی که هر نفسش می‌توانست گامی به سوی دیدار محبوب باشد و به هدر داده، از این نادم و پشیمان و شرمنده شد و توبه کرد، بعد طالب دیدار دوست می‌شود، طالب رسیدن به آنچه که هدف آفرینش اوست. طالب حقیقی یعنی مؤمن، و مؤمن حقیقی یعنی کسی که اهل طلب است، تشنه‌ی رسیدن به خدا و اولیاء خداست. اقتضاء ایمان، طلب است و مؤمن طالب است. به دنیا آمدن مؤمن هم در پی دوستش بوده است. یک شعری است که ذاکران می‌خوانند:

آمدم دنیا به عشق دیدن روی علی ورنه من با مردم دنیا چه کاری داشتم

مؤمن اگر به دنیا آمده برای دیدن امیرالمؤمنین علیه السلام آمده؛ یعنی اگر آمد به عشق او آمده وقتی هم که می‌میرد به عشق او می‌میرد، گفت:

در آن نفس که بمیرم در آرزوی تو باشم بدان امید دهم جان که خاک کوی تو باشم
به خوابگاه عدم گر هزار سال بمانم ز خواب عاقبت آگه به یاد روی تو باشم
علی‌الصواب قیامت که سر ز خاک بر آرم به جستجوی تو خیزم به گفتگوی تو باشم

مؤمن آخرت هم که می‌رود برای حوری و غلمان و قصر بهشتی نمی‌رود، بهشت می‌رود برای اینکه بهشت‌آفرین را ملاقات کند. بهشت‌آفرین امیرالمؤمنین علیه السلام است و ایمان هم یعنی عشق به علی؛ لذا هر جایی در روایات مؤمن داریم یعنی شیعه یعنی دوست اهل بیت علیهم السلام. مسلم غیر مؤمن است، مؤمن یعنی دوست اهل بیت علیهم السلام. میوه‌ی ایمان، عشق امیرالمؤمنین علیه السلام است. مأموریت رسول الله صلی الله علیه و آله هم این بود که امیرالمؤمنین علیه السلام را نشان ما بدهد؛ لذا دیدید آخر کار هم خدا خیلی صاف با او حرف زد، فرمود: **«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ»**^۱ اگر علی را نشانشان

^۱ سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۶۷.

ندهی مثل این است که هیچ کاری نکردی، اصلاً فرمود: «**يا أَيُّهَا الرَّسُولُ**» نه؟ یک نکته برایتان بگویم که جالب است: رسول یعنی چه؟ یعنی فرستاده؟ نخیر اگر دانشجویان زبان عربی اینجا باشند این را می‌دانند که رسول بر وزن فاعول است. فاعول به معنی فاعل است نه مفعول. رسول یعنی فرستنده، گسیل دهنده. معنی رسول فرستاده نیست، فرستنده است. پیامبر آمده تا مردم را سراغ علی بفرستد؛ لذا مؤمن هم در پی دوست به دنیا آمده؛ والا دنیا جایی نیست که مؤمن بماند؛ به عشق امیرالمؤمنین علیه السلام اینجا مانده است و به عشق امیرالمؤمنین علیه السلام هم جان می‌دهد. لحظه‌ی جان دادن هم امیرالمؤمنین علیه السلام سراغ مؤمن می‌آید. من باورم نمی‌شود عزرائیل مؤمن را قبض روح کند، خود امیرالمؤمنین علیه السلام قبض روحش می‌کند. مؤمن جانش را کف دست در طبق اخلاص می‌گذارد و هدیه می‌کند، این است که به عشق علی به این دنیا آمده، به عشق علی هم از این دنیا می‌رود و در لحظه‌ی جان دادن امیرالمؤمنین را ملاقات می‌کند. فرمود: «**يا حارِ هَمْدَانَ مَنْ يَمُتُ يَرِنِي**»^۲ ای حارث همدانی هر کس بمیرد و به موت برسد مرا می‌بیند. گفت: ای که گفتی **فَمَنْ يَمِتُ يَرِنِي**، ای علی که گفتی هر کس بمیرد مرا می‌بیند، کاشکی من روزی هزار بار می‌توانستم بمیرم، کاش هزار جان داشتم و هر روز هزار بار جان می‌دادم که تو را ببینم. شبیه حرف زهیر در شب عاشورا است. وقتی اباعبدالله علیه السلام فرمودند بروید، بلند شد و گفت: کجا برویم؟ تو را رها کنیم برویم؟ بعد گفت اگر مرا بکشند، جنازه‌ام را بسوزانند، خاکسترم را برباد دهند، دوباره زنده‌ام کنند، باز بکشند، باز بسوزانند، خاکسترم را بر باد دهند، هزار بار اگر این کار را بکنند به خدا حسین باز هم دست از تو بر نمی‌دارم، من بی تو یا حسین کجا بروم؟ همین جمله که در زیارت عاشورا وجود دارد: «**اللَّهُمَّ اجْعَلْ مَحْيَايَ مَحْيَا مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ مَمَاتِي مَمَاتِ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ**»^۳ یعنی حیاتم با شما باشد، در زندگی با شما بخورم، با شما زندگی کنم، با شما تنفس کنم، با شما عشق‌بازی کنم، وقتی هم که می‌میرم سرم را روی زانوی شما بگذارم و

^۲. مجلسی، بحار، ج ۶، ص ۱۸۱.

^۳. محدث قمی، مفاتیح الجنان، زیارت عاشورا و مجلسی، بحار، ج ۹۸، ص ۲۹۵.

آن وقت جان بدهم. مؤمن این طوری جان می دهد؛ سرش را روی زانوی امیرالمؤمنین علیه السلام می گذارد؛ لذا آخرت هم که می رود به عشق آنها می رود.

می بهشت نوشم ز دست ساقی رضوان مرا به باده چه حاجت که مست روی تو باشم

نمی رود می بهشتی بخورد، مست امیرالمؤمنین علیه السلام است، به دیدار امیرالمؤمنین علیه السلام می رود. بهشت مهمانخانه‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام است و مؤمن به طلب دیدار صاحب‌خانه یعنی میزبان به آنجا می رود. همه‌ی لذت بهشت هم به دیدار امیرالمؤمنین علیه السلام است.

حالا اگر کسی اهل محبت و عشق شد، محبت، معلم سرخانه می شود، معلم دائم‌الحضور است. محبت، ربّ و مربّی انسان است. به هر دوراهی‌یی که برخورد کنی، محبت به تو می گوید که چه کار کنی. بزرگترین معلم و مربّی انسان محبت است؛ لذا اگر کسی اهل محبت شد، سر از وادی محبت در آورد به پیر، مرشد، معلم و مربّی نیاز ندارد، به هیچی نیاز ندارد، از درون محبت با او حرف می زند و به او می گوید چه کار کن، چه بگو، چه نگو، چه بخور، چه نخور، کجا برو، کجا نرو، چطوری لباس بپوش، چطوری حرف بزن، چطوری حرف نزن؛ لذا اگر کسی اهل محبت شد، یک دوست پیدا کرد، عاشق شد، دیگر نیاز به موعظه ندارد و لازم نیست کسی از بیرون اندرزش دهد، خود معلم درونی او را به مقصد می‌رساند؛ لذا کسی که دوست اهل بیت علیهم السلام است، از محبتش مواظبت کند؛ یعنی آن را پرطراوت نگه دارد؛ نگذارد خدای نکرده غبار غفلت، خاکستری روی این عشق بنشاند. اگر هم خاکستر می‌نشیند فوت کند و خاکسترها را کنار بزند؛ استغفار و سجده فوت کردن روی این خاکسترهاست برای اینکه خاکستر کنار برود و شعله‌های آتش فروزان تر شود. کسی که دوست اهل بیت علیهم السلام شد، خود اهل بیت او را به مقصد می‌رسانند، دیگر او در بین راه نمی‌ماند؛ لذا هیچ کار دیگری لازم نیست، به قول خواجه حافظ:

مصلحت دید من آن است که یاران همه کار بگذارند و خم طره‌ی یاری گیرند

هر کار که داری زمین بگذار؛ چله‌نشینی، ریاضت، ذکر، ... همه را کنار بگذار. طره‌ی علی‌اکبر اباعبدالله را بگیر؛ لذا محبت، خودش معلم، مربی، مرشد، تربیت‌کننده و راهنمای بزرگی است. محبت هم راهنماست، هم راهبر و هم خودش مقصد است؛ یعنی هم راه را نشان انسان می‌دهد، هم خودش مسیری است که انسان باید برود و هم مقصد است؛ ان‌شاءالله خود این راهرو هم در این ذوب می‌شود و چیزی از آن باقی نمی‌ماند.

🌸 با محبت و دوستی، همه کار می‌توان کرد و با دشمنی، هیچ کار نمی‌توان کرد. (۱۲:۵۲)

در دنیا هم همین است؛ در جنبه‌های دنیوی هم انسان با محبت خیلی کارها را می‌تواند انجام دهد؛ خیلی سدها از جلوی پای انسان برداشته می‌شود؛ اما با عداوت و کینه نمی‌شود. راه، راه محبت است. اگر انسان می‌خواهد به اهداف اخروی برسد؛ محبت. می‌خواهد به اهداف دنیوی برسد؛ باز هم محبت. می‌خواهد به اهداف معنوی اصلی هم برسد؛ باز هم با محبت. انسان با نرد عشق باختن می‌تواند راه برود و تا محبت نباشد معلومات هم خیلی کمک نمی‌کند.

🌸 مرحوم شاه‌آبادی می‌گفت: اگر در یک اتاق شیشه‌ای در دل دریا باشیم، از همه طرف آب دریا و ماهی‌ها را می‌بینیم، ولی عطش ما رفع نمی‌شود. علمی که معلومش پیدا نشده این‌گونه است و رفع عطش نمی‌کند. اما اگر یک سر سوزن دیوار شیشه‌ای اتاق سوراخ شود، از همان سوراخ همه سیراب می‌شوند. علم وقتی همه چیز را معلوم کرد، یک سوزن از محبت می‌خواهد تا انسان را سیراب کند. اگر شیشه بشکند که نور علی نور می‌شود. در آن صورت همه‌ی کسانی که در اطاقند، رفته‌اند پیش هستی خدا. (۱۳:۳۸)

مرحوم شاه‌آبادی عارف بزرگ و مجتهد عظیم‌القدری است که امام هم به شاگردی آن بزرگوار افتخار می‌کردند و روحی فداه برایشان می‌گفتند، ایشان می‌فرمود: اگر در یک اتاق شیشه‌ای در دل دریا باشیم، از همه طرف آب دریا و ماهی‌ها را می‌بینیم؛ ولی عطش ما رفع نمی‌شود. این همه آب می‌بینیم؛ اما یک ذره آب به دهان ما نمی‌رسد. علمی که معلومش پیدا نشده، این‌گونه است و رفع

عطش نمی‌کند؛ علمی که فقط لفظ و اصطلاحات است، هنوز سروکله‌ی خود معلوم پیدا نشده و فقط حرف می‌زند. اما اگر یک سر سوزن دیوار شیشه‌ای اطاق سوراخ شود، از همان سوراخ همه سیراب می‌شوند. علم وقتی همه چیز را معلوم کرد، یک سوزن از محبت می‌خواهد تا انسان را سیراب کند. اگر شیشه بشکند که نور علی نور می‌شود؛ یعنی خود او نیز ماهی و در آن آب غوطه‌ور می‌شود. دوست اهل بیت علیهم‌السلام ماهی است، مؤمن در مسجد مانند ماهی در آب است. در آن صورت همه‌ی کسانی که در اطاقند، رفته‌اند پیش هستی خدا؛ یعنی به آن حقیقت واصل می‌شوند؛ اگر این شیشه بشکند؛ یعنی حجاب نورانی که بین خودشان و معلوم است؛ بین خودشان و محبوب و معبود است بشکند؛ که در او فانی می‌شوند.

🌸 یک بو از محبت اهل بیت علیهم‌السلام از همه‌ی ریاضت‌ها و ذکرگفتن‌ها و عبادت‌کردن‌ها بالاترست. (۱۵:۳۴)

ان شاء الله محبت خالصانه بیاید. یک بو از محبت؛ یعنی کم است؛ ولی محبت است. محبت وقتی است، که او را برای خودش بخواند، او را برای خودمان نخواهیم. امیرالمؤمنین علیه‌السلام را برای این نخواهیم که روز قیامت شفاعت ما را بکند. امام حسین علیه‌السلام را برای این نخواهیم که گره از کار و زندگیمان باز کند؛ چون اینجا خودمان را دوست داریم و او را وسیله قرار داده‌ایم؛ اینکه محبت نشد. محبت وقتی است که او را برای خودش بخوانیم و خودمان را هم برای او بخوانیم؛ یعنی بخوانیم خودمان را قربانی او کنیم؛ خودمان را برای رضا و بقای او مصرف و هزینه کنیم؛ همان طور که اصحاب اباعبدالله علیه‌السلام کردند. اصحاب اباعبدالله علیه‌السلام واقعاً عاشق بودند. امیرالمؤمنین علیه‌السلام ظاهراً در ماجرای صفین از سرزمین کربلا رد می‌شدند، حالشان منقلب شد، اشک در چشم‌هایشان حلقه زد، همه‌ی اصحاب متوجه شدند که حال حضرت طبیعی نیست، عرض کردند یا امیرالمؤمنین! چه شد به این سرزمین رسیدیم این حال را پیدا کردید؟ حضرت فرمودند: «مصارع العشاق»^۴ اینجا قتلگاه عاشقان است، جایی است که عاشقان را

^۴ مجلسی، بحار، ج ۴۱، ص ۲۹۵ و محدث قمی، سفینة البحار، ج ۶، ص ۲۷۱.

قطعه قطعه می‌کنند. اصحاب اباعبدالله علیه السلام عاشق چه کسی بودند؟ عاشق اباعبدالله علیه السلام بودند. خود اباعبدالله علیه السلام عاشق خدا بود، اصحاب عاشق اباعبدالله علیه السلام بودند و آنها خودشان را برای اباعبدالله علیه السلام می‌خواستند نه اباعبدالله علیه السلام را برای خودشان. آنها خودشان را فدا می‌کنند؛ لذا دیدید شب عاشورا چه ماجرای پیش آمد: اهل بیت علیهم السلام گفتند فردا باید اول ما به میدان برویم، ما سزاوارتریم، ما فامیل امام حسین هستیم، ما در دفاع کردن مقدم هستیم، دفاع بیشتر به ما می‌آید. اصحاب گفتند: نه، تا یک نفر از ما زنده باشد، اجازه نمی‌دهیم یک نفر از اهل بیت علیهم السلام برود. آن رقابت عجیب و غریب در گرفت؛ یعنی عاشق، عشق، ماجرای کربلا را چیز دیگری نمی‌شود گفت. وقتی ماندن همه قطعی شد اباعبدالله علیه السلام به آنها گفت: فردا همه‌ی ما شهید می‌شویم. حضرت منزل‌های بهشتی ایشان را که بعد از مرگ در انتظارشان است نشان داد تا اینجا را در روایت داریم؛ اما بگویم عده‌ای شب عاشورا وقتی امام حسین علیه السلام بهشت را نشان می‌داد خیره خیره خود اباعبدالله علیه السلام را نگاه می‌کردند؛ حتی یک نگاه هم به بهشت نکردند و گفتند: یا اباعبدالله! ما به بهشت نگاه کنیم؟ تو را نگاه می‌کنیم، تو بهشت آفرین هستی. یک نظر نینداختند آن طرف را ببینند که حوری در انتظارشان است، ملائکه در انتظار شهدا صف کشیدند و ... اصلاً نگاه به آنها نینداختند، چنان غرق عشق اباعبدالله علیه السلام بودند که اصلاً نگاهشان را از اباعبدالله علیه السلام برنداشتند که ببینند حضرت چه نشان می‌دهند؛ عشق یعنی این. یک بو از این محبت بیاید؛ یعنی آنها را به خاطر خودشان دوست داشته باشیم، بگوییم امام حسین علیه السلام دوست داریم؛ ولو روز قیامت مخصوصاً بگویی ما را به جهنم بیندازند و بسوزانند. اگر همه‌ی گره‌های عالم را به کارمان بیندازی، باز هم دوست داریم، خودت را دوست داریم. اگر یک بو از این محبت خالص باشد، کار انسان تمام است و از هزار سال ریاضت کشیدن، ذکر گفتن، چله‌نشینی و خلوت‌های عارفانه قوی‌تر است. کار انسان را تمام می‌کند.

🌸 محبت، کارش تغییر دادن و رنگ زدن است. مگر نمی‌بینی که آن کس که دوستش داری، اخلاق و رفتار تو را عوض کرده و تو مانند او شده‌ای؟ موالیان ما، ما را با محبت خود رنگ

الهی می‌زنند. (۱۹:۳۶)

دیدید مثلاً انسان بین معلّم‌های خود در دبستان، دبیرستان یا پیش‌دانشگاهی یکی را خیلی دوست دارد و اصلاً عاشق این معلّم می‌شود؛ اولاً وقتی عاشق معلّم شد، عاشق آن درس هم می‌شود؛ لذا خیلی از انتخاب رشته‌ها را پی‌جویی می‌کنید می‌بینید سرنخس آنجاست؛ یعنی فردی که می‌خواهد کنکور شرکت کند در دوره‌ی تحصیلی خود مثلاً یک معلّم فیزیک داشته که خیلی دوست داشتنی بوده و عاشق این معلّم بوده و به رشته‌ی فیزیک هم علاقمند شده است. درس فیزیک او هم از همه‌ی درس‌های دیگر بالاتر است، الآن هم که می‌خواهد کنکور بدهد می‌خواهد در دانشگاه رشته‌ی فیزیک بخواند. محبت راه نشان داد و او را برد. حالات او را که نگاه می‌کنی خیلی عجیب است؛ محبت این کار را می‌کند: معلّم تکه کلام خاصی در صحبت‌هایش دارد بعد از چند وقت نگاه می‌کنی می‌بینی این شاگرد هم همین تکه کلام را در صحبتش دارد. حالت‌های ایستادنش حتی رنگ و مدل لباس‌هایی که معمولاً می‌پوشد شبیه معلّمش است یا مثلاً انگشتری که معلّمش دستش کرده بود را نگاه می‌کند فردا می‌رود مغازه‌ی انگشترفروشی می‌گوید آقا انگشتر این‌طوری ندارید؟ یا اگر نداشت مثلاً نمی‌شود درست کنید و من بخرم؟ همه چیز او خلقیات، روحیات، رفتار، کردار، زندگی، افکار و اندیشه‌هایش کم‌کم رنگ او را می‌گیرد؛ چون محبت انسان را رنگ می‌زند و انسان را به رنگ محبوب درمی‌آورد. بعضی از دوستانی که خدا لطف کرده و البته من عاشق آنها هستم و آنها خیال می‌کنند که مرا بیشتر دوست دارند کور خوانده‌اند؛ یعنی ان‌شاءالله که خدا توفیق دهد این‌طوری باشد؛ والا نمی‌توانم نقش یک معلّم را بازی کنم. اگر کسی، کسی را بیشتر دوست دارد، کسی که محبت بیشتری دارد، معلّم است. گاهی اوقات بعضی از دوستان ما که سر کلاس‌ها محبتی به ما پیدا می‌کنند و خبر ندارند که محبتی که در آنها ایجاد شده بازتابی است که قبلش در طرف مقابلشان ایجاد شده است، طرف مقابل اینها را دوست داشته که حالا اینها کم‌کم احساس می‌کنند او را دوست دارند، حالا مثلاً دانشجوی رشته‌ی اقتصاد، حسابداری، مدیریت و یا علوم اجتماعی است آمده می‌گوید استاد می‌خواهم کارشناسی ارشد الهیات بخوانم. می‌گویم بسم‌الله چه ربطی به اقتصاد دارد؟ می‌بینم ای داد بی‌داد این بنده‌ی خدا محبتی به ما پیدا کرده و من مثلاً معلّم معارف و مسائل دینی بودم، حالا می‌خواهد برود

آن رشته را بخواند. می‌گویم آقا عوضی نرو؛ چون چیزی که دنبالش هستی آنجاها پیدا نمی‌شود. می‌خواهم بگویم محبت تأثیر می‌گذارد. همه چیزمان به رنگ محبوبمان در می‌آید، لباس پوشیدن، حرف زدن، سلیقه و طرز فکرمان شبیه محبوب می‌شود. محبت این کار را می‌کند، رنگ می‌زند و انسان را عوض می‌کند. محبت معلّم و مربّی بزرگی است. لذا وقتی ما اهل بیت علیهم‌السلام را دوست بداریم، روحیه‌مان روحیه‌ی اهل بیت علیهم‌السلام می‌شود. اخلاقمان، اخلاق اهل بیت علیهم‌السلام می‌شود. افکارمان، افکار اهل بیت علیهم‌السلام می‌شود و همه چیزمان به رنگ آنها در می‌آید. آنها هم که از خود رنگ ندارند، رنگشان صبغة الله است، رنگشان رنگ خداست. صبغة الله یعنی خلق و خوی محمد و آل محمد علیهم‌السلام آنها رنگ خدایی دارند و رنگ خدایی را به دوستان خود می‌زنند و دوستانشان هم رنگ خدایی پیدا می‌کنند.

🌸 علی یعنی محبت و محبت یعنی علی. یک ذره از محبت علی اگر به قلبتان بیفتد، شما را دگرگون می‌کند و بهترین وسیله‌ی نجات شماست. مقبول واقع شدن اعمال منوط به محبت است. اگر نماز بدون محبت بخوانی، ملائکه آن را بو می‌کنند و چون عطر محبت علی را ندارد، آن را برمی‌گردانند و اجازه نمی‌دهند بالا برود. اما اگر محبت همراه نماز باشد، ملائکه‌ی هفت آسمان که آسمان به آسمان عمل را رسیدگی می‌کنند، آن را به بالا می‌فرستند. (۲۴:۴۳)

ماجرای عاشورا خیلی جالب است. اباعبدالله علیه‌السلام سه علی با خودش آورده است که دو نفر از آنها شهید شدند و یکی از آنها هم پیام‌آور ماجرای کربلا شد. به اباعبدالله علیه‌السلام نسبت می‌دهند که ایشان فرمودند: اگر خدا هزار پسر به من می‌داد، اسم همه را علی می‌گذاشتم. اباعبدالله علیه‌السلام عاشق امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود؛ لذا نام پسر بزرگ را علی اکبر گذاشت؛ دومی را علی اوسط (امام زین‌العابدین) و سومی را علی اصغر گذاشت. می‌دانید که نام علی بعد از شهادت حضرت علیه‌السلام بایکوت شد، عجیب است که اسم یکی از هفتاد و دو تن اصحاب اباعبدالله علیه‌السلام که همراه ایشان شهید شدند، علی نیست. ببینید دستگاه بنی‌امیه چه وضعیت وحشتناک و فضای مخوفی ایجاد کرده بود که حتی افرادی که اصحاب اباعبدالله علیه‌السلام

هستند و این همه مقام دارند اسم یکی از آنها علی نیست. آن وقت امام حسین علیه السلام می فرمایند به کوری چشم شما اگر خدا هزار پسر هم به من بدهد اسم همه‌ی آنها را علی می گذارم. علی یعنی محبت، محبت یعنی علی. امام حسین علیه السلام عاشق امیرالمؤمنین علیه السلام بود. یک ذره از محبت علی علیه السلام اگر به قلبتان بیفتد، شما را دگرگون می کند و بهترین وسیله‌ی نجات شماست. مقبول واقع شدن اعمال، منوط به محبت است. اگر نماز بدون محبت بخوانی، ملائکه آن را بو می کنند و چون عطر محبت علی علیه السلام ندارد، آن را برمی گردانند. چقدر روایت داریم یکی دو تا صد تا هم نیست؛ سنی ها هم روایت های عجیب و غریب تکان دهنده نقل کرده اند. عالم سنی از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که اگر کسی به اندازه‌ی عمر نوح عمر کند و همه‌ی عمرش را در مسجدالحرام در مثلثی که بین مقام ابراهیم و درب کعبه و حجرالاسود است که ارزشمندترین جای کره زمین است عبادت کند، همه‌ی عمر را روزه باشد، همه‌ی شبها را شب زنده داری کند، همه‌ی هستی اش را انفاق کند؛ ولی ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را نداشته باشد «لم یقبل منه» هرگز از او پذیرفته نمی شود. روایت فراوان داریم که شرط قبولی اعمال ولایت است. در همین زیارت جامعه‌ی کبیره چندین بار تأکید می کند که شرط پذیرش اعمال ولایت است. کسی که ولایت نداشته باشد عملش قبول نیست، بی خودی زور می زند، خودش را خسته می کند. ولایت هم ظهور محبت است. جای محبت در دل است وقتی محبت ظهور کرد در رفتار کردار و گفتار ما می شود ولایت. عمل بی ولایت که ریشه‌ی ولایت هم محبت است، مورد قبول قرار نمی گیرد؛ لذا فرمود: ملائکه آن را بو می کنند و چون عطر محبت علی علیه السلام را ندارد، آن را برمی گردانند و اجازه نمی دهند بالا برود. چون هفت آسمان داریم و در هر آسمان، مَلِکی مأمور است. وقتی ما عبادتی انجام می دهیم، اول به آسمان اول می رود و ملک مأمور، آن عمل را می گیرد. هر یک هم فیلتری برای یک سری از عیوب هستند. اگر عیب خاص در آن باشد، عمل را بر می گردانند و نمی گذارند به آسمان دوم برود. مأمور آسمان دوم هم فیلتر چیز دیگری است، اگر آن عیب درون آن باشد نمی گذارد و برمی گرداند تا هفت آسمان باید آسمان به آسمان دست به دست هم دهند بروند بالا تا بعد عمل به خدای متعال عرضه شود. فرمود ملائکه ای که در این آسمانها مأمور کنترل هستند،

عمل را بو می‌کنند، اگر بوی ولایت و محبت امیرالمؤمنین علیه السلام را نداشته باشد آن را بر می‌گردانند و اجازه نمی‌دهند بالا برود. اما اگر محبت همراه نماز باشد، ملائکه‌ی هفت آسمان که آسمان به آسمان عمل را رسیدگی می‌کنند، آن را به بالا می‌فرستند. یعنی عمل را می‌گیرند بو می‌کنند، کیف می‌کنند بعداً می‌فرستند به آسمان بعدی تا آسمان به آسمان برود و به مقام ربوبی حضرت پروردگار تقدیم شود.

🌸 **بیایید یک شب خدا را با دلمان مهمان کنیم. هر جا که محبت هست، خدا و پیامبر و ائمه علیهم السلام آنجا هستند. (۳۰:۰۳)**

خدا را با دل مهمان کنید. این همه در دنیای ظاهری مهمانی می‌کنیم، یک شب هم خانه‌ی دلش را خانه‌ی خدا کند. چه سفره‌ای برای پذیرایی بچیند؟ سفره‌ی محبت بچیند، خانه‌ی دلش را به عطر محبت معطر کند، آن وقت ببیند که خدا و اهل بیت علیهم السلام همه در آن دل می‌آیند. خدا فرمود آسمان و زمین گنجایش مرا ندارد؛ اما قلب عبد مؤمن من گنجایش مرا دارد؛ من در آن قلب جا می‌شوم. این‌طوری خدا مهمان می‌شود.

🌸 **«مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ»^۵** پناه بر خدا که جز کسی را که متاعمان نزد او باشد، بگیریم. هر که متاع ولایت و محبت نزد او باشد، خدا و اولیائش او را می‌گیرند. (۳۰:۵۵)

این آیه در سوره‌ی یوسف است. وقتی حضرت یوسف علیه السلام خواست بنیامین که برادر تنی خودش است را از برادران ناتنی جدا کند و پیش خودش نگه دارد، ترفند عجیبی به کار برد. کار عجیب و غریبی کرد، خیلی کار سنگینی بود، چه کار کرد؟ «جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ» خود حضرت یوسف علیه السلام کیل طلایی را که گندم‌ها را با آن می‌کشیدند در بار بنیامین گذاشت. مأموران دنبال این کیل می‌گشتند،

^۵ سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۷۹.

پیدا نکردند؛ لذا «**ثُمَّ اِذْنًا مُؤَدَّنًا**» یکی از همین کارمندها ندا داد: «**اَبْتَسَهَا الْعَيْرُ اِنْكُمْ لَسَارِقُونَ**»^۶ ای کاروانیان شما دزد هستید. اینها گفتند به خدا قسم ما اینجا برای دزدی نیامده‌ایم، ما انسان‌های بدی نیستیم، آمده‌ایم کمک غذایی بگیریم. گفتند: اگر اثبات شد شما دزدیدید چه؟ گفتند: هرکس را که دزدیده بود بازداشت کنید و نگه دارید. بعد قرآن می‌گوید در قانون سرزمین مصر نبود که دزد را بازداشت کنند، خود برادران یوسف این حرف را مطرح کردند که «**جَزَاؤُهُ مَنْ وُجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ**»^۷ کیل در بار هرکس پیدا شد، خودش را نگه دارید. «**فَبَدَأَ بِاَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ اَخِيهِ**»^۸ حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ شروع کرد به گشتن بارها؛ منتها اول سراغ بار بنیامین نرفت. اول بار برادران دیگر را یکی یکی گشت. اولی پیدا نشد، دومی پیدا نشد، سومی پیدا نشد تا آخرین نفر به بار بنیامین رسید. دست در بارش کرد و کیل را بیرون کشید، نشان داد و گفت پیدا کردم. حالا بنیامین بنده‌ی خدا روحش از همه جا بی‌خبر، خدایا این کیل از کجا آمده در بار من؟ بگوید من ندزدیدم می‌گویند روز روشن دروغ از این روشن‌تر، کیل را از بار تو درآوردم، چه چیزی می‌گویی؟ از آن طرف هم می‌داند دزد نیست؛ ولی هیچ راهی هم برای دفاع و تبرئه‌ی خودش ندارد؛ لذا حسابی وصله روی پیشانی بنیامین چسبید و مسلم شد که او دزد است. البته اول برادران کمی جلو آمدند که وساطت کنند، گفتند: «**فَخُذْ اَحَدَنَا مَكَانَهُ**»^۹ یکی از ما را جای بنیامین نگه دارید؛ او پدر پیری دارد، برادر دیگری داشته که گرگ او را خورده است و پدر خیلی گریه کرده و کور شده است و دیگر تحمل داغ دوم را ندارد. برادر بزرگتر پیشنهاد داد که یکی از ما برادران را نگه دارید. گفتند نمی‌شود: «**مَعَاذَ اللّٰهِ اَنْ نَّأْخُذَ اِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ**»^{۱۰} پناه بر

^۶. سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۷۰.

^۷. سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۷۵.

^۸. سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۷۶.

^۹. سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۷۸.

^{۱۰}. سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۷۹.

خدا ما غیر کسی که متاعمان را در بار او پیدا کردیم نگه داریم. یک انسان بی‌گناه را برای چه نگه داریم؟ لذا نپذیرفتند و بقیه‌ی ماجرا را می‌دانید. برادران به کنعان برگشتند و بنیامین آنجا ماند. بعد حضرت یوسف علیه السلام بنیامین را صدا زد و دو برادر تنی به هم رسیدند؛ یعنی بنیامین به وصال یوسف علیه السلام رسید. گاهی رسیدن به وصال محبوب، راه خطرناکی است، گفت:

در ره منزل لیلی که خطرناست در آن شرط اول قدم این است که مجنون باشی

راه پر خطری است. گاهی برای اینکه انسان برای ملاقات حجّت خدا آماده‌گی پیدا کند، چنین چیزی برایش لازم است. یک دفعه در بارش چیزی می‌گذارند بعد هم در می‌آورند و می‌گویند ای مردم ببینید. حیثیتش در جامعه از بین می‌رود، همه روی او مهر باطل می‌زنند؛ لذا برادرهایی که گفتند یکی از ما را جای او نگه دار بعد گفتند: «**إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ**»^{۱۱} اگر امروز بنیامین دزدی کرده، برادری هم داشت که قبلاً دزد بوده است. به خود یوسف می‌گفتند! یعنی مهر باطل روی پیشانی بنیامین خورد؛ حتی برادرها هم طردش کردند. گاهی اوقات این‌طور می‌شود، مواظب باشید، بد جایی آمده‌اید، خیلی هوای خودتان را داشته باشید، یک دفعه دیدید چنین تهمتی به انسان زدند و روی پیشانی انسان چسبید، راه پس و پیش هم برای دفاع خودش ندارد، بنیامین بدبخت چه بگوید؟ جلوی چشم همه‌ی مردم کیل را از بارش در آوردند، بگوید من ندزیده‌ام. گاهی این‌طوری می‌شود، آن وقت منزوی‌اش می‌کنند، همه به او مهر باطله می‌زنند، همه طردش می‌کنند، همه‌ی انسان‌هایی که تا دیروز دورش بودند می‌گویند فلانی را می‌گویی آه. یک دفعه می‌بینی تک و تنها شد، همه ترکش کردند، وقتی بنیامین تنها شد، یوسف علیه السلام دستور داد زندانی را بیاورید من با او کار دارم. گاهی خدا این‌طوری می‌کند، تحملش را داشته باشید، جای خطرناکی آمده‌اید. اوایل مصباح گفته‌ام یک **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** می‌گویید ببینید حاضر هستید هزینه‌اش را بپردازید؟ اگر نه، نگویید؛ چون آن وقت که یک

^{۱۱}. سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۷۷.

لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ می گوید همه چیزش را دم باد می دهد، همه چیز را در معرض خطر می گذارد. اگر طالب لقاء یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ هستیم آمادگی اینها را هم داشته باشیم، گاهی دیدار یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ مستلزم اینهاست. دوست ذاکرمان آخر اشعارشان خواندند و وعده دادند که ظهور خواهد بود؛ اما گاهی ظهور اینها را دارد؛ ببین مرد این میدان هستی، آمادگی این فشارها را داری؟ چون ممکن است سالها گرسنگی بکشد؛ ولی درد تهمت به انسان خوردن و حیثیت به باد رفتن را نداشته باشد. خیلی راه خطرناکی است، مواظب باشید، اول آمادگی ایجاد شود بعد ادعای عشق کنید.

فرمود: «مَعَادَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ» پناه بر خدا ما جز کسی که متاعمان در نزد او پیدا شده را بگیریم. این متاع در مسیر سلوک الی الله چیست؟ محبت اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ است. خدا و اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ نمی گیرند جز کسی که کیل طلایی محبت خودشان را قبلاً در بار دل او گذاشته باشند. خودشان هم می گذارند، این هم بشارت است، محبت را خودشان می دهند. الآن کمی ذکر مصیبت شد، دیدید چطوری منقلب شدید، این برای خودتان است؟ خودتان اینها را کسب کرده اید؟ ماشاء الله شما خیلی هنرمندید! اینها همه عطای بی منت خداست، عطای بدون استحقاقی است که خدا داده است. کدام استحقاق؟ گفت: ما نبودیم و تقاضا مان نبود «يَا مُبْتَدِئًا بِالنَّعْمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا»^{۱۲} بدون اینکه استحقاق داشته باشیم، محبت امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ را در سینه، تکوین و خلقت ما گذاشتند. «إِنَّ لِلْحُسَيْنِ مَحَبَّةً مَكْنُونَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ»^{۱۳} محبت در تکوین مؤمنین مخفی شده است. کیل را مخفی کرده اند، درون آن گذاشته اند و بعد هم می گویند: «مَعَادَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ» ما غیر کسی که کیل محبتمان در بار دل او پیدا شود را نمی گیریم. هرکه متاع ولایت و محبت نزد او باشد، خدا و اولیائش او را می گیرند.

^{۱۲}. محدث قمی، مفاتیح الجنان، دعای جوشن کبیر.

^{۱۳}. علی الکوثرانی العاملی، الحق المبین فی معرفة المعصومین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، ص ۵۸۸ و مرتضی مطهری، حماسه ی حسینی، ج ۳، ص ۲۴۷.

ان شاء الله خدای متعال به همه توفیق خالص تر کردن محبت و شکر کردن محبت را بدهد؛ چون نعمت بزرگی است هر چه هم شکر کنید بیشتر می شود «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ»^{۱۴} می خواهید محبتمان به خدا و اهل بیت علیهم السلام بیشتر شود، این نعمت را بیشتر شکر کنید. ان شاء الله خدا محبت اهل بیت علیهم السلام را آن به آن و لحظه به لحظه در دل های ما افزون کند و جایی برای محبت غیر خودش و اولیائش در دل باقی و خالی نگذارد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ

^{۱۴}. سوره ی ابراهیم، آیه ی ۷.